



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شریف

دست پر خم

به کوشش

علی صدراینی خونی

مهدی مهریزی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر پنجم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی
خوبی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۹.

۶۰۴ ص.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. ائمه اثنی عشر علیهم السلام - تاریخ. ۳. اربعینیات.

۴. احادیث خاص (حدیث حقیقت). ۵. حدیث - علم الدرايه. ۶. اجازات. الف.

صدراپی خوبی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده همکار. ب. عنوان.

۲۹۷/۲۱۸

BP ۱۴۱/م ۹۹

ISBN : 964 _ 5985 _ 93 _ 5

شابک: ۹۶۴-۵۹۸۵-۹۳-۵



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه / ۵

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدراپی خوبی

امور اجرایی: حسین محمودزی

ویراستاران: قاسم شیرجعفری، سید محمّد دلال موسوی، تحسین پورسماوی

حروف نگار: محمّد اعرابی / صفحه آرا: سید علی موسوی کیا

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱

نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ: ۳۴۱۸ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۰۷۷۱۰۴۸۷، نمابر: ۷۷۱۹۱۹۰

نشانی در اینترنت: <http://www.hadith.net/magazine/mirath.htm>

پست الکترونیک: hadith@hadith.net

ستایش نامه علامه مجلسی

احمد بن محمد بن یوسف بحرانی (۱۱۰۲ق)

تحقیق: جویا جهانبخش

درآمد

یاد باذ آن شبِ فرخنده که در منزلِ حضرت آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی، بزم جان پرور معرفت برپا بود و با جمعی از اهل فضل و تحقیق و قلم که از شهر مقدس قم، برای شرکت در همایش بزرگداشتِ علامه محمدباقر مجلسی به اصفهان آمده بودند، به محضر فیض بخش ایشان رسیده بودیم.^۱

در پیشگاه پُر فیضِ علامه روضاتی، مشتاقانه از دو ارمغانِ تازه ایشان به پژوهندگان میراث اسلام و ایران، سخن می رفت: دو گفتار - که منبعی سرشار، بویژه برای پژوهشگران تاریخ و حدیث است - و همچنین نسخه برگردان^۲ ستایش نامه علامه مجلسی.

۱. آن شب، شامگاه نخستین روز بزرگداشت علامه مجلسی (۲۹ دی ماه ۱۳۷۸) بود.

۲. واژه «نسخه برگردان» را استاد ایرج افشار، به جای «چاپ فاکسیمیل» نهاده اند و به کار می برند. دیگران معمولاً می گویند: «چاپ عکسی».

در این میانه، تنی چند از دوستان میراث پژوه، آقایان علی صدرایی خویی و ابوالفضل حافظیان، از علامه روضاتی خواستند که متن ستایش نامه علامه مجلسی، از روی نسخه برگردان، رونویس شود و با تحقیق و تعلیق ایشان، در مجموعه کرامند میراث حدیث شیعه درج گردد.

ایشان که به سبب کثرت اشتغالات علمی و بویژه اشتغال به تصحیح و تعلیق دفتر هشتم مکارم الآثار، در آن ایام، فرصت پرداختن بدین کار را نداشتند، با عنایت به دلبستگی نگارنده این سطور بدین گونه نگارش ها، مرا - که در صف نعال و برکنار نشسته بودم و مجلس را نظاره می کردم - نامزد این کار ساختند. یاران میراث حدیث شیعه نیز از در ترغیب و تشویق درآمدند و موظف ساختند تا ارادتی بنمایم و سعادت بیبرم.

ستایش نامه علامه مجلسی

ستایش نامه علامه مجلسی، در حقیقت، نفثة المصذور يك فقیه معاصر علامه محمدباقر مجلسی است که مصائبی در وطنش، بحرین، به او رسیده است و چاره جویانه، راهی سفر شده و دست روزگار، او را به اصفهان، تخته گاه شکوهمند صفویان، رسانیده است. اصفهان عصر صفوی هم، مرهمی بر ریش درون این عالم رنجیده خاطر نهاد، آن گونه که دست به دامان استخاره شد و نتیجه استخاره اش نهی از تعجیل در خروج از اصفهان بود. مرد، سرگردان بوده که برای زدایش زنگار پریشانی، دست در دامن کداین نیک نهاد صافی ضمیری بزند، که لسان حال و طیف خیال، او را به شیخ الاسلام زمان، علامه

محمّد باقر مجلسی - قدّس الله روحه - رهنمون می‌شود. او هم این ماجرای اندیشه برانگیز را با مطالبی منظوم و منثور، در ستایش علامه مجلسی قلمی می‌کند^۱ و همین ریخته قلم اوست که امروز در دست است و ستایش‌نامه علامه مجلسی نامیده شده و توسط حضرت آیه الله روضاتی، نسخه برگردان آن، در شمارگانی اندک، تهیه شده و به اهل فضل و دانش، عرضه گردیده است.

بدین ترتیب، ستایش‌نامه، هم پاره‌ای از سرگذشت خودنوشت آن فقیه بزرگوار، و هم ثنای وافر او را در حق علامه مجلسی در بر دارد.

متأسفانه، آگاهی روشنی نداریم که آیا این ستایش‌نامه به دست علامه مجلسی رسیده و گره از کار فرو بسته آن دانشمند رنج دیده، گشوده است یا نه؟

چنان که خواهد آمد، گزارش کرده‌اند که این مرد، در شمار افراد صاحب اجازة روایت از علامه مجلسی است. پس می‌توان احتمال داد که وی، این ستایش‌نامه را به محضر آن بزرگ، پیشکش نموده و قصه پُر غصه خود، باز گفته است. علامه هم که مرد را اهل‌یتمند دیده، نیازش را برآورده و تلطف‌ها با او نموده، از جمله، اجازة روایتی به او داده باشد؛ والله اعلم بالصواب.

باری، نسخه اصل و احتمالاً منحصر به فرد ستایش‌نامه، متعلق به

۱. نیز، رک: ستایش‌نامه علامه مجلسی (نسخه برگردان)، ص ۱ و ۲؛ مجله جهان کتاب، ش ۹۷-۹۸،

آیه الله روضاتی است که در هجده صفحه کتابت شده است. این جزوه ده برگي خُرد و دُرّ فرید را که در درازنای سه سده از دیدگان این و آن، پوشیده بوده است، نزدیک سی سال پیش، کتابفروشی دوره گرد، به استاد هدیه کرده و ایشان نیز از طریق نسخه برگردان، تصویر آن را در اختیار همگان قرار داده اند.

ترقیمه نسخه، تاریخ «أواخر العشر الأواخر من شهر ذی الحجة الحرام آخر العام ۱۰۹۶» را نشان می دهد^۱ و نویسنده آن - که به نقد حال وی خواهیم پرداخت - در آن ترقیمه، خود را «أحمد بن محمد بن یوسف البحرانی الأوالی» می شناساند.

گفتنی است «أوال» که شیخ احمد بن محمد بن یوسف، پدید آورنده ستایش نامه، بدان منسوب است، جزیره ای است در خلیج فارس در ناحیه بحرین.

در معجم البلدان می خوانیم:

أوال: بالضم، ویروی بالفتح: جزيرة يحيط بها البحر بناحية البَحْرَيْن، فيها نخل كثير ولیمون و بساطین.

ومی بینیم که این نام، در سروده های سرایشگران تازیگوی، یاد شده است.^۲

حافظ ابرو، در «ذکر دریای قُلُوم و فارس» گوید:

و در بطن این دریا که نسبت آن خاص به فارسی کنند،
جزیره هاست: لافث و أوال و خارك و جزيرة قیس و غیره که در

۱. یعنی مقارن فرمانروایی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق).

۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی، دار بیروت، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، ج ۱، ص ۲۷۴.

آن، مردم باشند و آبِ خوش و کشاورزی و چهارپای^۱.

پُر دور نیفتیم. اگر بپذیریم که همکاری و همدستی شماری انبوه از دیده‌وران و باریک‌بینان لازم است تا هزاران هزار سند پارسی و تازی برجای مانده از روزگارِ پُر ماجرا و بحث‌انگیزِ عصر صفوی بررسی شود. هر يك سند، گوشه‌ای از حقیقت را فارغ از های و هوی و هیاهو، روشن خواهد ساخت و جزئی از چیدمان (Puzzle) را تکمیل خواهد کرد، آن‌گاه همین ستایش‌نامه به ظاهر کوچک، پایگاهی ارجمند در ذهن ما احراز خواهد نمود؛ و ارجمندتر خواهد شد، آن‌گاه که فریاد آوریم که نویسنده آن، عالمی دیده‌ور از سرزمین بحرین است که هم شمه‌ای از نقد حال خویش به دست داده و هم به عنوان يك شاهدِ هم‌روزگار، از شیخ الاسلام زمان، محمدباقر مجلسی برای ما سخن گفته است.

علامه مجلسی، مردی است که شخصیت او، بویژه در یکی دو سده اخیر، در هاله‌ای از ابهام‌ها و سخنان ناسازگار، پیچیده شده است. گروهی از فرنگیان و همچنین برخی لقمه، جویانِ خوان ایشان و گروهی از نویسندگان و گویندگان مسامحه‌کار یا قاصر، مجلسی را به عنوانِ نماد و نمودِ دین‌ورزیِ قشری و خشونتِ مذهبی و خرافه‌گستری شناسانده‌اند و از او با صفاتی چون «مهیّب»، «هول‌انگیز» و «متعصب» یاد کرده‌اند!

اگرچه خوشبختانه دروغناکی و وارونگی این سخنان، توسط

۱. جغرافیای حافظ ابرو، شهاب الدین عبد الله خوافی (مشهور به حافظ ابرو)، تحقیق: صادق سجّادی،

پژوهندگان باریک بین، روشن شده^۱ و محک تجربه، چنان داورى‌هاى غرض ورزانه یا ناژرف نگرانه را سیاه‌رو ساخته است، هنوز آثار آن داورى‌هاى ناپسند و سیئات فرهنگی، از جامعه ما رخت برنسته است.

پس هر پژوهش و کاوشی که ما را به حقیقت سیمای تابناک آن بزرگ مرد، نزدیک کند، درخور است و سزاوار. مردی که بسیاری از دین ورزان عالم، با عنوان بزرگ‌ترین احیاگر حدیث شیعه و یکی از مروّجان کم‌نظیر و پُرتوفیق امامیه از او یاد می‌کنند^۲ و تعبیراتی چون

یگانه روزگار، غوّاص دریاهاى حقایق الهی، روشن کننده مسائل پیچیده شریعت، جامع همه نیکی‌ها و فضیلت‌ها، عالم ربّانی، خدمتگزار اخبار امامان علیهم‌السلام، خاتم‌المحدثین، جامع معقول و منقول، کشف حقایق ظاهری و باطنی قرآن، و سرآمد گذشتگان و آیندگان^۳.

درباره او به کار می‌برند.

مجلسی، از لحاظ اثرگذاری در علوم شریعت، بی‌تردید، یکی از بزرگ‌ترین و شاخص‌ترین عالمان شیعی است. اگر گفته شود: عالمان شریعت در این سه سده که از روزگار مجلسی می‌گذرد،^۴ هر يك به نوعی بر خوانِ پُر نعمت دانش و پژوهش

۱. برای نقد پاره‌ای از انتقاداتی که موجب حمله به علامه مجلسی گردیده است، ر.ک: علامه مجلسی، حسن طارمی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵ ش، چاپ اول، ص ۱۱۸-۹۶ و ۱۷۹.

۲ و ۳. همان، ص ۷ و ۸.

۴. به تحقیق علامه روضاتی، ولادت علامه مجلسی، به هنگام طلوع فجر روز پنج‌شنبه بیست و هفتم ماه رمضان المبارک ۱۰۳۷ قمری برابر با یکم جوزا (۳۱ اردیبهشت) ۱۰۰۷ شمسی، و وفات ایشان، به هنگام

او نشسته‌اند، سخنی گزاف آلود نرفته است.

از دیدگاه پایگاه معنوی نیز همین بس که نام و خاطره او در ذهن عوام و خواص شیعه، به نوعی قداست پایدار آمیخته، و خاکجای او، مزار دیده‌وران و حاجتمندان و از بقاع متبرک شهر اصفهان است.

درباره پایگاه بلند شیخ طوسی، از فضل و فضیلت و پرهیز و دیانت او یاد کرده‌اند و عماد طبری گفته است که اگر صلوات بر غیر پیامبران روا بود، بر وی صلوات می‌فرستادم.^۱ بی آنکه ذر پی ثنای فزون از مرز شایستگی باشم، سخن عماد را به نحوی در حق علامه مجلسی بازگفتنی می‌یابم و می‌گویم که اگر یاد کردن درودهای ویژه معصومان بر طبقه‌ای دیگر پس از ایشان روا می‌بود، علامه مجلسی، بی‌گمان از آن طبقه بود.

هنگامی که کارنامه درخشان و رشک‌انگیز علامه محمد باقر مجلسی را بر می‌رسیم، این بیت ابوالعلا را فرا یاد می‌آوریم که درباره شریف مرتضی سرود:

لَوْ جِئْتَهُ لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجْلِ

وَالدَّهْرَ فِي سَاعَةٍ وَالْأَرْضَ فِي دَارٍ^۲

«طلوع فجر دوشنبه بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ قمری برابر دهم ختم (فروردین) ۱۰۷۵ شمسی رخ داده است. (ر.ک: دو گفتار، سید محمد علی روضاتی، قم: کتاب‌خانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول ص ۶۱-۶۲؛ ستایش‌نامه علامه مجلسی، ص ۵، مقدمه؛ مجله جهان‌کتاب، ش ۹۸-۹۷، ص ۳۱)

۱. ر.ک: اندیشه‌های کلامی شیخ طوسی (ره)، به کوشش: پژوهشگران گروه فلسفه و کلام اسلامی، زیر نظر: محمود یزدی مطلق (فاضل)، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ج ۱، ص «سه» ی پیش سخن.

۲. ر.ک: شخصیت ادبی سید مرتضی، عبدالرزاق محیی‌الدین، ترجمه: جواد محدثی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش، چاپ اول، ص ۷۳.

آیه الله روضاتی، در آغاز نسخه‌برگردان، تصویر دست خطی (از علامه مجلسی) را قرار داده‌اند که پیش نویس دو نامه را در بر دارد. هر دوی این نامه‌ها، در پاسخ به درخواست شاه سلطان حسین صفوی و به تخمین ایشان در میانه سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ق، نوشته شده‌اند.

چون متن هر دو نامه، مشتمل بر آگاهی‌های سودمند و یادکرد برخی از عالمان آن روزگار و همچنین نماینده کارکرد سیاسی علمای دین در عصر صفوی و پایگاه علامه مجلسی در آن عصر و نوع نگاه او به پیرامون و پیرامونیانش است و افزون بر این، نمودار نوع منشآت سیاسی - دینی این عالم محدث و محقق عالی قدر است، درج هر دو نامه در این انجامه، سودمند به نظر رسید. ضمناً با درج این نامه‌ها، یکی از فواید مهم نسخه‌برگردان ستایش نامه که در شمارگانی اندک به چاپ رسیده نیز فراگیر می‌گردد.^۱

ما در این جا متن هر دو نامه را بی‌کم و کاست - ولی به رسم خط امروزی و با کاربری سجاوندی معمول - باز می‌نویسیم. تنها

-
۱. یکی از فواید این دو نامه (که شاید بسیار فرعی باشد؛ ولی در نظر بنده، به سائقه علائق لغوی‌ام، جلوه نموده است) کاربرد لفظ «طالب‌علمی» به معنای امروزی «طلبگی» است. پیشینگان، دانشجوی علوم دینی را «طالب علم» می‌گفتند و به صورت «طالب علمان» جمع می‌بستند. متأخران، با قدری مسامحه، از لفظ «طلبه» (که در اصل صیغه جمع است و مفرد آن، «طالب» است) استفاده می‌کنند و به همین قیاس، تحصیل حوزوی را «طلبگی» می‌گویند. شنیده‌ام که مردم آذربایجان، «طلاب» را هم (که جمع دیگر «طالب» است)، به معنای مفرد به کار می‌برند. باری، استعمال لفظ صحیح و فصیح «طالب‌علمی»، توسط علامه مجلسی و متصل نوشتن آن (که نمود تلقی صرفی «واحد» این اصطلاح است)، در خور نگرش می‌نماید.

گفتنی این که در هر دو نامه، مرحوم مجلسی، همه جا «صفهان»
(بدون الف) را به جای «اصفهان» مرقوم فرموده بود و الف،
افزوده ماست.
اینک، متن دو نامه:

نامه یکم

بنده داعی، به عرض اقدس می‌رساند که مکرر عرض کرده‌ام که
منصب مراغه و محاکمه بین المتخاصمین، در زمان غیبت امام - علیه
الصلاة والسلام - منصب مجتهد جامع الشرائط عادل است و چنین
کسی در این زمان، کم به هم می‌رسد.

لذا، داعی را شرعاً تجویز این مناصب برای کسی کردن، مشکل است
و اکتفا به عرض اسامی جمعی که به گمان فقیر به زیور فضل و صلاح
محلی باشند، می‌نماید.

در دار المؤمنین قم، سیادت و حقانیت دستگاه، میر محمد باقر، داماد
مرحمت پناه، مولانا محمد طاهر، به صلاح و سداد و دیانت، معروف
است و آخوند مرحوم، اعتقاد و اعتماد عظیم به او داشت؛ اما از مرتبه
طالب علمی او، چندان اطلاعی ندارم و فضیلت پناه، ملا حسن گیلانی
مدرس، از فضلاست و به خدمت اشرف، مکرر رسیده است؛ و
سیادت و افادت پناه، آقا میرزای مدرس، به فضل و صلاح، موصوف
است.

و از جمعی که در اصفهان حاضرند، فضیلت و عدالت پناه، آخوند ملا
محمد گیلانی که به شغل امامت جماعت، قیام می‌نماید و از شاگردان
فقیر و علامی آخوند مولانا محمد باقر مرحوم است و به نهایت فضل و
صلاح، معروف است.

و افادت و افاضت پناه، آخوند ملا محمد هادی، خلف مرحمت پناه،
آخوند مولانا محمد صالح مازندرانی، از تلامذه داعی و والده مرحوم،
و به مراتب عقلیه و نقلیه، مربوط و به دیانت و امانت، موصوف است.
این جماعت، به خاطر قاصر داعی رسید؛ والله يعلم حقائق الرجال

والأحوال.

ظلالِ معدلت و مرحمتِ نَوَابِ کامیاب، بر مفارقِ شیعیان، مستدام باد!

نامهٔ دوم

بندهٔ داعی، به عرض اقدس می‌رساند که افاضلی که سابقاً در دار السلطنهٔ قزوین بودند و داعی، بر احوال ایشان اطلاع داشتم، کسی از ایشان نمانده است، به غیر افادت و دیانت و ورغِ پناه [؟]، آخوند مولانا محمّد باقر، برادر مرحوم میرور علّامی آخوند مولانا خلیل؛ و او هر چند در ورع و دیانت عَدیم‌النظیر است؛ اما می‌شنوم که او را پیری بسیار، دریافته و بعضی از قوای او عاطل گردیده و در اصفهان، به غیر آنها که در عریضهٔ دار المؤمنین معروض گردیده، فضیلت و کمالاتِ دستگاه، علّامی آخوند مولانا محمّدسعید گیلانی است که در نهایت مرتبهٔ فضل و صلاح و سداد و دیانت است و افادت و افاضت و حقانیتِ دستگاه، آخوند مولانا محمّدشفیع، خلف مرحومِ مبرور، آخوند مولانا محمّدعلی استرآبادی است که از مدرّسین مشهور و به صلاح و سداد، مذکور است.

و قبول و عدم قبول ایشان و بعضی از آنها که در عریضهٔ دیگر معروض گردیده، بر فقیر ظاهر نیست؛ والله یعلم بواطن الأحوال.

سایهٔ بلند پایهٔ اعلیٰ حضرتِ ظلّ اللّهی، بر مفارقِ عالمیان، مستدام باد!

نویسنده «ستایش‌نامه»

سرزمین بحرین، یکی از پایگاه‌های دیرینِ شیعه است. مردم این سرزمین، -آن گونه که صاحبِ روَضات نیز یاد کرده است- در تشیع، پیشینه‌مند و در کارِ دین، متصلّب‌اند و رشید هُجری که در درجهٔ میثمِ تمار و از حاملانِ اسرارِ امیر المؤمنین بود و به خاطرِ دوستی این بزرگوار نیز به شهادت رسید، به «هجر»

منسوب است که شهری است در بحرین. ابن بطوطه هم «قَطِیف» را که جزئی از بحرین بوده، به عنوان پایگاه «رافضه غلات» یاد کرده و می‌گوید که اهل آن، از هیچ کس پروا نمی‌کنند و «رَفَض» خود را آشکار می‌سازند و مؤذِن ایشان، پس از شهادتین، «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ»، و پس از حِیْعَلَتین، «حِیَّ عَلِی خیر العمل» می‌گوید.^۱

روایای جالبی هم از شیخ حسین بن عبد الصمد، پدر شیخ بهایی رحمه الله، نقل می‌کنند که اگر مدلول صحیحی داشته باشد، احتمالاً همانا چیرگی تقوا و طاعت بر مردم آن سامان است؛ چه، می‌گویند شیخ حسین بن عبد الصمد، قصد داشت در مکه مکرمه مجاور باشد تا مرگش فرا رسد؛ ولی شبی در خواب دید که قیامت برپا شده و خدای - عز و جل - امر نمود که زمین بحرین، آنچه دارد، به سوی بهشت برافرازد. پس، از قصد مجاورت مکه باز آمد و در بحرین مجاور گردید تا در سال ۹۸۴ ق، در گذشت.^۲

گزیده این که سرزمین بحرین، موطن و مسکن بسیاری از عالمان شیعه بوده و بسیاری از ادیبان و فقیهان و محدثان را در خود پرورده است. ای بسا عالمان بحرانی که نامشان، زینت بخش کتب طبقات اعلام و تراجم‌نامه‌های شیعی است و آثار قلمشان، غنای کارنامه پُربرگ و بار دانش و تحقیق طایفه؛ و از این شمار است نویسنده ستایش‌نامه علامه مجلسی.

۱. ر.ک: مع علماء التجف الأشرف، محمد جواد مغنیه، بیروت، ۱۹۹۲م، ص ۶۹-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰.

نویسنده مستایش‌نامه، فقیه علامه و ادیب یگانه، شیخ احمد بحرانی، عالم امامی هم‌روزگارِ علامه مجلسی است. گزارش‌هایی چند از احوال او در تراجم‌نامه‌ها مذکور است و چون علامه روضاتی در پیش‌گفتارِ نسخه‌برگردان مستایش‌نامه، لُب مطالب گزارش‌ها را به قلم مایه‌ورِ خویش، آورده و تحلیل کرده‌اند و در این باب، دادِ معنا داده‌اند، واز سوی دیگر، ابجد خوانی چون مرا نمی‌رسد که در برابرِ آن دانشی مردِ گران‌مایه، در کارِ معرفتِ رجالی و تراجم‌نگاری، بخت آزمایی کند، این «درآمد» را با نقلِ نوشته‌ایشان، زینت می‌دهیم:

گزارش آیت‌الله روضاتی از ترجمه احوال علامه بحرانی

نخستین کسی که [نام] او را در کتاب رجالش آورده، محدّث فقیه بزرگ، مرحوم شیخ حُرّ عاملی (م ۱۱۰۴) است که لابد از نزدیک با او آشنا شده و در بخش دوم کتاب اَمَلِ الأَمَلِ درباره‌اش گفته است:

الشیخ أحمد بن محمد بن يوسف البحراني، عالم فاضل محقق معاصر شاعرٌ أدیب، له كتاب رياض الدلائل و حياض المسائل لم يتم، ورسالة سنها المشكاة المضيئة في المنطق، ورسالة سنها الرموز الخفية في المسائل المنطقية؛ وله شعرٌ جيد.

پس از شیخ حُرّ، عالم جلیل، مرحوم شیخ سلیمان بحرانی (م ۱۱۲۱) است که در کتاب جواهر البحرین از شیخ احمد، بسی تجلیل نموده و گوید:

الإمام الذي لم تسمع بمثله الأدوار، والهام الذي زنده في كلّ كمال وار ... حضرتُ درسه الفاخر، فصادفته كالبحر الزّاهر ... وكان أعبد من رأيناه في عصرنا وأشرقهم في الأخلاق، بل - والله -

حسنة من حسنات الذَّهر و فريدة من قلادة العصر

بزرگوار دیگری که از شیخ احمد یاد کرده، مرحوم شیخ یوسف
 علامه بحرانی (م ۱۱۸۶) است. در *لؤلؤة البحرين*، او را «علامه
 فهامة زاهد عابد ورع کریم تقی» دانسته و فرماید:
 وعندي أنه أفضل علماء بلادنا البحرين ممن عاصره وتأخر عنه.
 بل و غیرهم!

سپس، از رساله یکی از شاگردان شیخ احمد نقل کرده که در ایام
 اقامتش در اصفهان، آخوند ملا محمد باقر خراسانی، صاحب
 دو کتاب کفایه و ذخیره، هر هفته دو روز با او به مذاکره و بحث
 می نشست.

و در *دو ضات الجنات* (ص ۲۱۲، چاپ اصفهان، ۱۳۸۲، با شرح و
 تعلیقات این ضعیف) افزوده اند که شیخ احمد، به خانه محقق
 خوانساری، آقا حسین، در اصفهان وارد بوده و همان گونه در
 بیشتر شب ها با ایشان نیز به مذاکره و بحث و تحقیق
 می گذارنیده است.

باری، مرحوم شیخ یوسف، سپس سرآغاز اجازه نامه علامه
 مجلسی به شیخ احمد را، آورده و گوید: «وشعره ۷۷ فی غایة
 الجودة والجزالة». بعد، نام مصنفات شیخ را نوشته و درباره
 وفاتش گوید:

تُوفِّي ۷۷ بالطَّاعون، مع أخويه الشيخ يوسف و الشيخ حسن في
 العراق ودُفِنوا في جوار الكاظمين ۷۷ في السنة الثانية بعد المائة
 والألف في حياة أبيهم، وتُوفِّي أبوهم في السنة الثالثة بعد المائة
 والألف في قرية مقابي، مسكنه.

مع الأسف، صورت کامل اجازه نامه علامه مجلسی به شیخ احمد، در دست نیست؛ اما در سرآغاز آن، سخنانی که در حق مُجاز به کار برده، از نوادر منشآت و کاشف از کمال بزرگواری اجازه دهنده و نهایت اهلّیت مجاز است؛ بدین گونه:

إنّه کان من غرائب الزّمان وغلط الدّهر الخوّان، بل من فضل الله علیّ ونعمه البالغة لديّ، اتّفاق صحبة المولى الأولى الفاضل الكامل الورع البارع التقیّ الزکّیّ، جامع فنون الفضائل والکمالات، حائز قصب السبق في مضامير السّعادات، ذي الأخلاق الرّضيّة والأعراق الطّیبة البهیة، علّم التحقیق وطود التدقیق، العالم النّحریر والفائق في التحریر و التقرير، کشف دقائق المعاني، الشیخ أحمد البحراني - أدام الله تعالى أیامه وقرن بالسهود شهوره وأعوامه -؛ فوجدته بحرّاً زاخراً في العلم لا یساحل، وألفيته حبراً ماهراً في الفضل لا یناضل!

لا بد تاریخ نگارش این اجازه نامه همان سال ۱۰۹۶ یا سال پس از آن است که شیخ در اصفهان به سر می برده [و چنان که خواهد آمد، از متن ستایش نامه، سال دیدار او با علامه مجلسی، مستفاد می گردد].

شیخ احمد، از پدر بزرگوارش و نیز از شهید علامه سیّد محمّد مؤمن استرآبادی، مجاور بیت الله الحرام که به سال ۱۰۸۸ در همان حرم امن الهی به شهادت رسید، اجازه روایت داشته و نزد آنان نیز تلمذ کرده و تاریخ اجازه میر محمّد مؤمن، ۱۰۸۱ است.

ناگفته نماند که از تألیفات و آثار قلمی مرحوم شیخ احمد، تنها از وجود نسخه اجازه نامه ای که برای علامه جلیل ملاً ابوالحسن شریف عاملی (م ۱۱۳۸) نوشته و در مجموعه اجازات مُجاز

موجود است، آگاه هستیم. این مجموعه کرامند در کتاب خانه مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد تهرانی، از مشایخ اجازه این ناچیز، در سامرا موجود است؛ و از آن اجازه مستفاد می شود که شیخ محمد بن یوسف، پدر شیخ احمد نیز از علامه مجلسی مُجاز بوده است.^۱

درباره این ویراست و پژوهش

آماده سازی متن ستایش نامه، بر بنیاد نسخه برگردان آن صورت گرفت و اساس نسخه برگردان - چنان که گذشت - دستنوشتی است به قلم پدید آورنده آن، شیخ احمد بحرانی (م ۱۱۰۲ ق، در کاظمین) و احتمالاً منحصر به فرد که در تملک علامه روضاتی است.

در این کار، هم منت دار آیه الله روضاتی هستم که به شرحی که در تمهید گذشت، مرا نامزد آماده سازی این متن ساختند، و هم سپاسگزار از عربیدان مفضل، آقای کاظم برگ نیسی که با سماحتی ستودنی، وقت عزیزشان را صرف داوری و پاسخگویی به برخی پرسش ها و رایزنی های بنده نمودند؛ جزاهما الله خیر الجزاء.

گروهی از کسانی که نسخه برگردان ستایش نامه را دیده اند، این سؤال برایشان مطرح است که چرا این متن به فارسی ترجمه نمی شود؟

از نگاه خُرده دانان و نکته سنجان پوشیده نیست که به دست

۱. ستایش نامه علامه مجلسی (نسخه برگردان)، ص ۳-۵.

دادن ترجمه‌ای صحیح و فصیح و در بردارنده همه ظرافت‌های معنوی و صوری يك متن ادیبانه و پُر از آرایه و صنعتگری از این دست، آن گونه که در فخامت و جزالت، با اصل پهلوی‌بزند، چگونه کاری است. نمی‌گوییم به اصطلاح اهل حکمت، «ممتنع الوجود» است؛ اما قریب به «اعجاز» خواهد بود!

به گمان من، ترجمه ستایش‌نامه، چیز بارِدی خواهد شد که به هیچ روی، وانماینده جمال و جلال اصل آن نیست. ارزش ادبی این متن، به این است که همین طور و به زبان اصلی خوانده شود. اگر هم مُراد از ترجمه، آگاهی از اطلاعات تاریخی آن است، استخراج آنها با اندکی عربیدانی میسر است. افزون بر این، فشرده محتوای آن، در همین درآمد و نیز پیش‌گفتار نسخه برگردان ستایش‌نامه آمده است و ان شاء الله با تفصیل بیشتر نیز قلمی خواهد شد.

(۱) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۲) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۳) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۴) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۵) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۶) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۷) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۸) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۹) این کتاب در کتابخانه عمومی
 (۱۰) این کتاب در کتابخانه عمومی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وكتبه الشريف المصنف
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠
 بمكة المكرمة

بسم الله الرحمن الرحيم
 حرمنا جري من الفهم بعد ما علمنا اننا
 والصلوة على ايات الاخراج في الفهم والحق
 فعملنا الله عليه وسلم ما لم يكن من عادتنا
 ان لم نترك من الفهم والحق ما لم يكن
 ونحن نترك من الفهم والحق ما لم يكن
 ونفنا اسد في الفهم والحق ما لم يكن
 واسد في الفهم والحق ما لم يكن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَيْرُ ما جرى به القلم، بعد حَمْدِ مَنْ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ ما لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ»^١ والصَّلوةِ على غاياتِ الإخراجِ إلى فُسْحَةِ الوجودِ من ضيقِ العَدَمِ، مُحَمَّدٍ وآله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ -، مبادئِ الجودِ و معادنِ الكَرَمِ، سَلامٌ حَرَكَ نَسِيمَ الْوِدَادِ وَهَيَّجَ صَبَا الْإِخَاءِ، وَتَحِيَّةَ شَرَكْتَ فِيهِمَا بَيَّنَّ حَالَتِي الشَّدَّةِ الشَّدِيدَةِ وَالرَّخَاءِ، وَثَناءٌ اسْتَدْعَى لَازِمَ مُطَابَقَةِ عِلَانِيَةِ الْمَحَبَّةِ لِسِرِّهَا، واسْتَرْعى دَائِمَ مُوَافَقَةِ بَطْنِ الْمُقَةِ لِظَهْرِهَا، ودَعَاءٌ أَطْلَعَ شَمُوسَ النُّفُوسِ فِي مَطالِعِ رَجاءِ السَّلَامَةِ وَالْخِلاصِ، بعد مُشَارَفَةِ الْأَفْوَاحِ بِعُرُوضِ الْبُؤْسِ فِي مَغاربِ خَوْفِ الْأَخْذِ بِالْأَقْدَامِ وَالنَّوَاصِ^٢، وَكَلَامٌ حَتَّ عَلَى التَّسَابِقِ وَالتَّسَارُعِ إِلَى ما حَتَّ عَلَيْهِ الشَّارِعُ وَبَثَّ مِنْ سِرِّ ضارِعٍ ما فِيهِ اسْتِدْفَاعُ الْمَضَارِّ واستِجْلابُ الْمَنافِعِ، وَبَيَّانٌ أَحْدَثَ نِعْمَةً وَإِنْ كانَ سِحْرًا، وَنِظامٌ أَوْرَثَ حِكْمَةً وَإِنْ كانَ شِعْرًا.^٣

١. عبارتی است از قرآن کریم (علق، آیه ٥).

٢. قدری نگرنده است به عبارت قرآنی: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» (الرحمن، آیه ٤١).

٣. نگرنده است به دو حدیث نبوی: «إِنَّ مِنَ الْبَيانِ لَسِحْرًا» و «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحِكْمًا» ر.ک: ترک الإطناب فی شرح الشهاب، به اهتمام: محمد شیروانی، ص ٥٥٥ و ٥٥٦، چاپ دوم).

وَأَنِّي حَيْثُ تَجَاذَبْتَنِي أَيْدِي الْمَصَائِبِ الصَّائِبَةِ لَجَزِيرَةِ الْبَحْرَيْنِ، أَوَّلًا،
وَتَنَاوَبْتَنِي نَوْبُ النُّوَابِ الذَّاهِبَةِ بِنُورِ الْبَصِيرَةِ بِزَيْنِ الْأَهْوَالِ، وَاسْتَلَبْتَ بِالِي بَلَابِلُ
فَجَائِعِهَا وَانْتَهَبْتَ دَوَاخِلَ طَلَانِعِهَا، وَأَثْقَلْتَ ظَهْرِي أَثْقَالَ الْمَغَارِمِ وَأَحْمَالِ
الْقُرُوضِ، وَأَشْغَلْتَ سِرِّي بِأَشْغَالِ الْعَزَائِمِ عَنْ امْتِثَالِ الْفُرُوضِ، وَسَلَقْتَنِي جِدَادُ أَسِنَّةِ
الْأَسِنَّةِ مَطَالِبَاتِ الْغُرَمَاءِ^۱، وَطَفِقتُ أَرْثَنِي فِرَاراً مِنْهُمْ بَيْنَ أَنْ أَبْتَغِي نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ
سُلماً فِي السَّمَاءِ^۲، دَعَانِي دَاعِي الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ، وَسَعَى بِي سَاعِي الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ،
إِلَى مَرَاجِعَةِ الْخَيْرَةِ الدَّافِعَةِ لِلْأَخْطَارِ الْمَانِعَةِ مِنَ الْمَضَارِّ، وَمَشَاوَرَةِ مَشَاوَرَتِهِ
دَامِغَةً لِلْمَشَارِ^۳ دَاعِيَةً إِلَى الْمَسَارِّ، فِي الْإِصْطِبَارِ عَلَى هَاتِيكَ الْمَصَائِبِ الصَّائِبَةِ
سَهَامِهَا، وَالْإِنْتَظَارِ لِتَفْرِيجِ تِلْكَ الثَّوَابِ^۴ الْقَاضِبِ عَضْبِهَا وَخُسَامِهَا، أَوْ التَّزَامِ حَرَجِ
الْأَسْفَارِ وَاقْتِحَامِ لُجَجِ مِيَاهِ الْبَحَارِ، مُضَافاً إِلَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ تَرَائِمِ غَمَائِمِ الْأَعْسَارِ
وَالْأَقْلَالِ، وَتَقَاعِدِ عَزَائِمِ الْإِقْتِدَارِ عَنِ الْإِنْتِقَالِ وَالْإِقْلَالِ.

فَبَعْدَ مَرَاجِعَتِهَا خَرَجَ السَّهْمُ عَلَى الْأَمْرِ الثَّانِي أَوَّلَ أَمْرٍ لَا اسْتَطِيعَ لَهُ عَدَلاً وَلَا
صَرَفاً، وَعَلَى الْأَمْرِ الْأَوَّلِ ثَانِياً عَدَلاً مَحْضاً وَنَهْياً صَرَفاً.

فَأَجْمَعْتُ الْعَزْمَ عَلَى الْمَسِيرِ، جَاعِلاً رَجُلَ التَّوَكُّلِ فِي غَزَرِ رِكَابِ الشَّدَائِدِ، نَاقِلاً
رَحْلاً التَّنَقُّلِ فِي حَرَزِ كِتَابِ نِيلِ مَرَاشِدِ الْمَقَاصِدِ، مُتَنَقِّلاً مِنْ خُضْرَاءِ بَحَرٍ إِلَى صَحْرَاءِ

۱. پردازنده را در پردازش عبارت، نظر به این عبارت قرآنی بوده است:

«... فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ...» (احزاب، آیه ۱۹).

۲. در پردازش عبارت، نظر به این عبارت قرآنی بوده است: «... فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلماً فِي السَّمَاءِ...» (انعام، آیه ۳۵).

۳. «المُشَارَّةُ: المخاصمة؛ وفي الحديث: لا تُشَارُ أخاك؛ هو تفاعل من الشر، أي لا تفعل به شراً فتوجهه إلى أن يفعل بك مثله؛ ويروى بالتحقيق؛ ومنه حديث أبي الأسود: ما فعل الذي كانت امرأته تشاؤه وتُماره» (لسان العرب، ابن منظور، تَسَقَفَ: على شبري، دار إحياء التراث العربي، ج ۷، ص ۷۸، چاپ دوم).

۴. در دستنوشست چنین است. آقای برگ نیسی حدس می زند که «نواب» صحیح باشد.

بَرٍّ، مُتَحَوِّلاً مِنْ شِدَّةِ حَرٍّ إِلَى حِدَّةِ قُرٍّ، حَتَّى أَوْصَلَنِي الْقَضَاءُ إِلَى فِضَاءِ دَارِ السُّلْطَنَةِ
إِصْفَهَانَ الْمَحْفُوفَةِ مِنْ جَمِيعِ الْأَطْرَافِ بِالْطَّافِ الْإِيمَانِ وَالْأَمَانِ، تَحْتَ سَرِيرِ مُلْكٍ
مُلْكٍ مُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فِي ثَبَاتٍ وَطَاقَةِ الْقَدَمِ، وَمَوْضِعِ عَرْشِ أَطْلَسِ فَلَكَ أَفْلَاكَ
السِّيَادَةِ الْمَكْتُوبَةِ عَلَى جَبْهَةِ الْقَدَمِ، وَمَطْلَعِ شَمْسِ سَمَاءِ سُلْطَانِ السَّعَادَةِ الْجَارِي بِهَا
الْقَلَمِ، الْعَاقِدِ بِمَعَاقِدِ عَزِّ سُلْطَانِهِ عَقَائِدَ التَّوْحِيدِ وَالْإِمَامَةِ، وَالوَاجِدِ جِدَارِ يَتِيمِ الدِّينِ
الْمُحَمَّدِيِّ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ^۱، وَالنَّاصِبِ الْإِبْرَانِي الْعَلِيِّ الْكَافِي، فَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا^۲ أَنْ يَتَّبِعَ، ذِي التَّسْخِيرِ السَّلِيمَانِيِّ الَّذِي يُخَشِّرُ لَهُ بِهَ مَا يَشَاءُ مِنَ الْجَنُودِ
وَالْأَعْوَانِ، وَالتَّمَكُّينِ السَّبْحَانِيِّ الْغَيْرِ الْمَيَسَّرِ لِأَحَدٍ إِلَّا بِعَنَايَةِ الْمَلِكِ الْمَنَانِ - خَلَّدَ اللَّهُ
ظَلِيلَ ظَلِّ وَجُودِهِ، وَأَمَدَّ مَدِيدَ بَحَارِ كَرَمِهِ وَجُودِهِ.

فَخِلْتُ مَدْ حَلَلْتُ بِأَرْيَافِهَا وَأَطْرَافِهَا أَنْ أُحَلِّيَ بِحَلِيَةِ أَتْحَافِهَا وَأَطْرَافِهَا،
وَحَسِبْتُ إِذْ كُنْتُ الْقَادِمَ عَلَى إِخْوَانِ عَدْلِهَا وَإِنْصَافِهَا أَنْ أُخَسِّبَ مِنْ عِدَادِ أَعَزِّ
وُقَادِهَا وَأَكْرَمِ أَضْيَافِهَا، وَأَنْ أَكْفِيَ مَوْوَنَةَ عَرْضِ الْإِخْوَانِ بِمَنْ تَوَسَّمَهُ يَكْفِي فِي
تَعَرَّفِ أَوْصَافِهَا، وَلَمْ يَخْطُرْ بِبَالِي أَنْ أَقْرَأَ: أَلَمْ تَرَ «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ
أَطْرَافِهَا»^۳ بَلْ أَيْقَنْتُ مَذْ أُنْخْتُ بِشِعَابِهَا وَعَرَسْتُ فِي أَكْنَفِهَا، أَتَيْ أَرْحَتْ تَفَرَّقَ
الْأُمُورِ وَانْشَعَابِهَا، اسْتَرَحْتُ بِتَوْسِطِ الْأَمَالِ بَيْنَ نَوْنِ الْإِرَادَةِ وَكَافِهَا، ثُمَّ لَمَّا سَرَّخْتُ

۱. نگرشی لطیف دارد به رخدادی که در قرآن کریم گزارش شده و به الفاظ دو آیه قرآنی: «... فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ...» (کهف، آیه ۷۷)؛ «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ...» (کهف، آیه ۸۲).

۲. واپسین پاره عبارت، نگرنده است به آیه ۹۷ سوره آل عمران: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».

۳. اگر مراد پدید آوردن، عبارت قرآنی بوده - که به احتمال نزدیک به یقین چنین است - باید گفت در نقل عبارت از حافظه، سهوی صورت گرفته است. احتمالاً خواست او، عبارت قرآنی «أَوْ لَمْ يَزُوا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (رعد، آیه ۴۱) یا «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (انبیاء، آیه ۴۴) بوده است.

فیها سَرَحَ البصائر، وأزسَلْتُ سَهْمَ الأبصار، وتَصَفَّخْتُ فیها وُجوهَ الأنظار، ودَخَلْتُ صَرَحَ الاعتبار، عَادَ الظُّنُّ خَطَأً وَوَهْمًا، وانكشف جهلاً ما اعتقدته علماً، فَلَمْ أَبْصُرْ مِنْ مَحَاسِنِ ظواهرها شيئاً سوى المَسَاوي، وَلَمْ أَرْ مِنْ أَحَاسِنِ أَفَاخِرِها مِنْ مَوَاسِ بْنِفْسِهِ أو مُساوي، فمرفوعات أعلامها بحروف الصفات مخفوضة، وموضوعات أحكامها في صنوف التعبدات غير مرفوضة، ومصادرها لا يمكن أن يُتَصَرَّفَ فیها بشقٍّ مِنْ شقوق الاشتقاق والتصريف، ومناكرها لا تقبل أن تعرف بشيء مِنْ آلات التعريف، وأقوى أفعال القُلُوبِ فیها كالعلم مُعَلِّقٌ عَنِ الْعَمَلِ، وأَوْهَى أقوال الكذوب مع وُجُوب التَّيَيَّنِ فیها مُصَدِّقَةٌ مَتَى نَقَلَ، ومزید بنائها قد تجاوز حدَّ السبع فشكت الأسافل مِنَ الْأَعَالِي، ومسند أنبائها^۱ انحطَّ عَنْ رتبة القطع والرفع بتأویل الجاهل وتحريف الغالي، وقضايا حُكَّامِها معدول بحدودِها عن طرق القضايا المحصَّلة، وقواعد أحكامِها الكُلِّيَّةِ في قُوَّةِ الجزئية التي هي أضعف من المهملة، ووجدت أرقام سكتها غير رائجة الصرف في مراتب الإعداد؛ إذ أعلام عجمتها غير جائزة الصرف و [...] ^۲ في شيء من المواد، وأقسام درهمها لا يفيد فائدة الصفر في حفظ أقلِّ المراتب، وضروب جمعها لا تبلغ مبلغَ قسمة الكسر ونقصه في نيل أدنى المآرب، ومدارها في التحقيق مائلٌ كُلُّ الْمَيْلِ عَنْ مدار المعدل، ومن دارها اللصيق لا يحلُّ له العود إليها بَعْدَ الفِرْقَةِ ولو مع تحلل المحلل، فلاستعار سَعِيرِ أَسعارها كُلِّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أَخْتَهَا^۳، ولاستمرار عسيرِ إِعسارها قَلَمًا عدلت لُئْمَةً فرغت^۴ جمعتها وسبتها.

۱. به نظر آقای برگ نیسی «أنبائها» باید خواند.

۲. یکی دو کلمه از دستنوشته در این جا ناخوانا مانده است.

۳. الفاظ از آیه ۳۸ سورة اعراف برگرفته شده است.

۴. آقای برگ نیسی احتمال داده که «فراغت» باشد.

فصرت لذلك كالحيوان لا أصحاب له تدعوه إلى أن الهدى السفر أو الإقامة، ولم أزل أقدم رجلاً وأؤخر أخرى؛ لتساوي الأمرين في الخطر والسلامة، قارناً: «رَبِّ أَذْخَلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»^۱، تالياً عند ملاحظة تباين أحوال أهلها: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَضْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا»^۲ فَتِنْتُ فِي رُوعِي «قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ» «الحق من ربك»^۳، فرجعت إلى الخيرة الدافعة للحيرة، وقلت: «اللَّهُمَّ أدنني من قُربك، فأَجَلْتُ الرِّقَاعَ كما أُمِرْتُ فخرجتُ نهياً عن تعجيل الذهاب والانطلاق سوى كان لطرف البحرين أو على طريق العراق أو لغيرهما على الإطلاق، إلا بعد بذل الوسع في مُجْمَلِ السَّعْيِ في تحصيلِ وَاجِبِ المطالب، وعقيبَ عرض الأحوال على الإجمال إلا أن يطلب بالتفصيل مطالب. ثم آل أمري إلى التردد فيمن أوجه تلقاء مدينة وجهي بعد مَنْ فَطَرَ السموات والأرض، وعلى من أعرض غرضي فيصون العرض، ويتلقى بأحسن القبول العرض، ومن ذا الذي أريق عنده على فرط الحياء مِنِّي ماءً مُحَيَّاي؟ وَمَنْ أَجْعَلُ بِيَدِهِ سِوَى^۴ سَيِّدِهِ وَسَيِّدِي مَمَاتِي وَمَحْيَاي؟ بل أي حافِظ للسرِّ يكون مستودعاً لخفيِّ سِرِّي؟ وناهض بالأمر يُعَدُّ مفزعاً في حُلِّ وِثَاقٍ أُسْرِي؟

فناداني لسان الحال وَطِنْتُ الخيال: أَيْنَ أَنتَ عَمَّنْ لا يقول ما لَمْ يفعل، بل إذا فَعَلَ دَلٌّ؟! ارفع عرائض صحائف مطالبك، وخبايا خفايا أسرارك، لمن يعرف

۱. نبایشی است قرآنی (اسراء، آیه ۸۰).

۲. عبارتی است قرآنی (فرقان، آیه ۲۰).

۳. پاره نخست عبارت، از آیه ۷۳ سورة آل عمران برداشت شده و پاره دوم هم متأثر از اسلوب های قرآنی است. شاید پردازنده ستایش نامه در نقل عبارت قرآنی، سهو کرده و عبارت را چنان پنداشته باشد که در متن آورده است. فالحق أعلم.

۴. خ ل: بعد.

لَطَائِفَ مَذَاهِبِكَ، وَصَفَايَا مَشَارِبِكَ وَأَسَارِكَ، وَأَطْلَعَ غَوَارِبَ كَوَاكِبِ حَوَائِجِكَ،
وَعَوَازِبَ كِتَابِ آمَالِكَ، فِي مَطَالَعِ أَطْلَاعٍ مِنْ لَا يُخَوِّجُكَ لِقَوْلٍ «لَيَقْضَى عَلَيْنَا رَبُّكَ
بَعْدَ يَا مَالِكُ!»^۱

فَقُلْتُ وَأَنَا فِي عَالَمِ الطَّيْفِ: وَمَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ غَيْرَ مِنْ شَرْفِ أَرْضِ الْخَيْفِ؟^۲
فَأُجِبْتُ^۳ فِيهِ: ذَلِكَ نَاشِرُ الْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ، وَبَاقِرُ الْعُلُومِ، وَمُحْيِي دَوَارِسِ حُدُودِ
مَدَارِسِهَا وَالرُّسُومِ.

ثُمَّ قُلْتُ: «رُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَالْعَمَلُ بِمَجْرَدِهِ بَعِيدٌ عَنْ مَقْتَضَى
الْأَحْلَامِ»^۴ فَعَرَضْتُ الْأَمْرَ مَرَّةً أُخْرَى عَلَى مَنْ إِلَيْهِ يَنْتَهِي الْعَرْضُ، فَخَرَجَ السَّهْمُ
بِالْأَمْرِ بِالْفِعْلِ وَالنَّهْيِ عَنِ التَّرْكِ، فَعَدَدْتُ ذَلِكَ مِنَ الْفَرْضِ، وَكَانَ الْمُلْحُوظُ وَقْتُ
الْعَرْضِ أَنْ أَسْلَكَ فِي عَقْدِ النِّظَامِ مَشُورَ فَرَانْدَهَا؛ لِيَكُونَ أَسْلَكَ فِي جَيْبِ^۵ الْإِهْتِمَامِ
يَدِ^۶ سَائِقِهَا وَقَائِدِهَا، فَقُلْتُ قَاصِدًا مَنْ أَجْرَى جِيَادَ السَّبْقِ وَشَرَفَ بَرْكُوبِهِ هَامَهَا
وَعَامِدًا مَنْ أَوْرَى زِنَادَ الْمَبْرَاتِ بَعْدَ الْمَعْرَاتِ^۷ وَأَشْعَلَ ضِرَامَهَا:

۱. نگرندہ است به عبارتی قرآنی: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» (زخرف، آیه ۷۷).

۲. درباره شرافت ارض خیف و وجه آن، رک: مجمع البحرين، مؤسسة البعث، ج ۱، ص ۵۶۸.

۳. در دستنوشته، روی جیم، تشدید گذاشته شده است.

۴. شیخ فخرالدین طریحی گوید: «الْجَلْمُ: الْعَقْلُ وَالتَّوَدُّ وَضَبَطُ النَّفْسِ عَنْ هَيْجَانِ الْعَصَبِ، وَالْجَمْعُ أَحْلَامٌ وَخُلُومٌ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ (تَعَالَى): «أَمْ نَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا؟» وَتَفْسِيرُهُ بِالْعَقْلِ لَيْسَ عَلَى الْحَقِيقَةِ، لَكِنْ قَسَرُوهُ بِذَلِكَ لِكَوْنِهِ مَقْتَضَى الْعِلْمِ... وَذَوُو الْأَحْلَامِ وَالنُّهَى: ذَوُو الْأَنَاءِ وَالْعُقُولِ. وَفِي حَدِيثٍ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خُلُومُهُمْ كَخُلُومِ الْأَطْفَالِ» شَبَّهَ عَقُولَهُمْ بِعُقُولِ الْأَطْفَالِ الَّذِينَ لَا عَقْلَ لَهُمْ». (مجمع البحرين، ج ۱، ص ۴۴۸).

۵. خ: سُوقِ.

۶. خ: سُوقِ.

۷. خ: الْمَسْرَاتِ.

- [١] لَمِنَ الْمَعَالِي مَلَكْتُهُ زَمَامُهَا
وَعَظَمَتْ مُفَاخِرُهُ بِهِ أَيَّامُهَا
- [٢] وَمِنَ الْعَوَالِمِ قَلَّدَتْهُ أُمُورُهَا
فَسَعَى بِهَا نُورُ الصَّوَابِ أَمَامُهَا
- [٣] عَلَّمَ الْفَضَائِلَ وَالْفَوَاضِلَ بَحْرُهَا...
طَّامِي وَمِنْ رَفَعَتْ بِهِ أَعْلَامُهَا
- [٤] رَوْضَ الْمَعَارِفِ وَالْعَوَارِفِ زَهْرُهَا...
مَكْنُونٍ، عَنْهُ تَفَتَّحَتْ أَكْمَامُهَا
- [٥] طَوَّدَ الْمَفَاخِرَ وَالْمَآثِرَ أَوْجَهَا...
سَامِي الَّذِي ازْتَفَعَتْ بِهِ أَكَامُهَا
- [٦] رَبَّ الْعَرَائِسِ وَالنَّفَائِسِ مِنْ لَهُ
أَعْطَتْ قِيَاداً أَنْ يَفُضَّ خِتَامُهَا
- [٧] مَبْدِي اللَّطَائِفِ وَالطَّرَائِفِ جَاعِلٍ
مِنْهَا عَلَى طَرَفِ التَّمَامِ لثَامُهَا
- [٨] حَلَّالَ مُشْكِلِهَا بِجُودَةِ ذَهْنِهِ
كَشَّافَ مَا اسْتَعْثَثَتْهُ مِنْ إِبْهَامِهَا
- [٩] طَعَّانَ لَبَّتِهَا بِعَظْبٍ ذِكَايُهُ
بَيَّانٍ قَصْدَ الْحَقِّ^١ مِنْ إِبْهَامِهَا

[۱۰] قَبَسُ الطَّرِيقَةِ وَالشَّرِيعَةِ^۱ بَدَرَهَا أَلْ...

مُنْجَابٍ عَنْهُ خَفَاؤُهَا وَظَلَامُهَا

[۱۱] أَهْدَى تَحِيَّةً وَامِقٍ مَا زَالَ عَنْ

سَنَنِ الْوَدَادِ وَمَا اقْتَضَتْهُ ذِمَامُهَا

[۱۲] وَسَلَامٍ مُشْتَاقٍ أَرَأَى فِرَاقَهُ

مَاءَ الصَّبَابَةِ مِنْ غُيُومٍ^۲ غَمَامُهَا

[۱۳] وَدَعَاءٍ خُلِّ لَمْ يَشِبْ دَعَوَاتُهُ

شَوِّبَ فَيَمْنَعُهَا رَفِيعُ مَقَامِهَا

[۱۴] وَثَنَاءٍ ذِي وَلَعٍ بِذِكْرِي خَلَّةَ

يُطْفِئِي حَرَارَةَ وَجْهِهِ بِدَوَامِهَا

[۱۵] لَعِبْتُ بِهِ أَيْدِي النَّوَى فَتَقَلَّبَهُ^۳

نَارَ الْجَوَى نَوْرِي زِنَادِ ضِرَامِهَا

[۱۶] يَدْرِي وَرُودَ صَحِيفَةٍ مِنْ نَازِجِي

أَهْلِيهِ صَبُوبَ دُمُوعِهِ وَرِهَامِهَا

[۱۷] يَغْدُو سَلِيمًا مِنْ رَقِيمٍ سَلَامِهِمْ

وَكَلِيمٍ شَوْقٍ مِنْ سَوَادِ^۴ كَلَامِهَا

۱. نویسنده خود در حاشیه، «والحقیقه» را بدیل «والشریعه» نوشته است.

۲. خ: ل: عیون.

۳. اصل: فتقلب.

۴. خ: ل: کلام.

- [۱۸] قَذَفْتُهُ أَمْوَاجَ النُّوَابِ بِعَدِّ مَا
نُوبِ النُّوَابِ أَثَّخَنَتْهُ سَهَامُهَا
- [۱۹] بِالسَّاجِلِ الْمُحْفُوفِ بِالْبَرَكَاتِ مِنْ
حَضْرَاتِكُمْ زِيدَتْ عَلَى إِكْرَامِهَا
- [۲۰] فَعَدَيْ يَوْمُلْ بَعْدَ يَأْسٍ مِنْ دَوَا
أَدْوَاءِهِ مَا فِيهِ بُرْزُؤُ سِقَامِهَا
- [۲۱] وَارْتَحَ بِالتَّامِيلِ فِي سَاحَتِكُمْ
لِلزُّوْحِ مِنْ رَاحِ بِهَا وَمَدَامِهَا
- [۲۲] بَلْ مَا اعْتَرَاهُ الرِّيبُ أَنْ حُلُوْلَهُ
أَرْجَاءُكُمْ حُلٌّ بِدَارِ سَلَامِهَا
- [۲۳] أَلْجَاهُ حَقٌّ يَقِينُهُ فَيْكُمُ إِلَى
كَشْفِ السُّتُورِ لَدَيْكُمْ بِتَمَامِهَا
- [۲۴] أَبْدَى سَرَائِرَهُ الَّتِي لَمْ يُبْدِهَا
إِلَّا لَكُمْ جِزْأً عَلَى اسْتِمَامِهَا
- [۲۵] أَفْرَاكُكُمْ صُحُفَ الْمُطَالِبِ طَالِباً
إِمْضَاءً مَا تَحْوِيهِ مِنْ أَرْقَامِهَا
- [۲۶] إِذْ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ أَنْ تَطْوَؤُوا لَهَا
نَشْرًا بِلَا بُشْرَى لِنَيْلِ مَرَامِهَا
- [۲۷] وَلَأَنْتُمْ الْأَوَّلُونَ أَنْ تَوَلَّوْا النَّدَى
مِنْ فِي نَدِيكُمْ أَقَامَ خِيَامِهَا
- [۲۸] لَا تَجْعَلُوا لِسَوَاكُمُ فِي حَاجَتِي
شِزْكَاً فَإِنَّ الشَّرْكَ مِنْ أَسْقَامِهَا

- [٢٩] إِذْ أَنْتُمْ الْأَدْرُونَ بِالْجَانِ الَّتِي
تَقْضِي بِحُكْمِ الْفَضْلِ بَيْنَ أَنْامِهَا
- [٣٠] وَالرَّتْبَةِ الْمُمْتَازِ فِيهَا اللَّيْثُ فِي ...
هَيَّجَاءَ عَنْ أَنْعَامِهَا وَزَيْعَامِهَا
- [٣١] وَالْأَعْرَفُونَ بِوِزْدِهَا وَبَصْدَرِهَا
وَبِمَنْ عَلَيْهِ الْعَرَضُ مِنْ حُكَّامِهَا
- [٣٢] لَاغْرَوْ فَاَلْأَحْرَى بِكُمْ أَنْ تُسْعِدُوا
بِنَجَاحِهَا وَالْجَدِّ فِي إِبْرَامِهَا
- [٣٣] فَلَكُمْ بِجَاهِكُمُ الْوَجِيهَ لَكُمْ يَدُ
جَذِبَتْ إِلَى الْعَلِيَا يَدَايَ قَوَامِهَا
- [٣٤] وَلَكُمْ بَعَزَكُمْ الْعَزِيزُ تَعَزَزَتْ
ضَفْعَاءُ يَبْدُو الضَّعْفُ فِي أَحْلَامِهَا
- [٣٥] وَلَكُمْ بِطَوْلِكُمُ الطَّوِيلَ أَطْلُتُمْ
قَصْرَى يَدَ لَمْ تَبْدُ مِنْ أَكْمَامِهَا
- [٣٦] وَلَكُمْ أَرْشُتُمْ مِنْ جَنَاحٍ فَاقْدُ
لِرُئَاسَةٍ حَتَّى اسْتَقَامَ قِيَامُهَا
- [٣٧] وَلَكُمْ سَقِيمَ شَرِبَةٍ مَا أَعْقَبَتْ
أُخْرَى وَلَا اسْتَدَعَتْ تَنَاوَلَ جَامِهَا
- [٣٨] فَصَلُّوا مُحَبِّ وَصَالِكُمُ بِصِلَاتِكُمْ
وَدَّجَانْتُمْ أَنْ تَقْطَعُوا أَرْحَامَهَا
- [٣٩] أَوْ تَنْبَحُسُوا حَقَّهَا فَيَقُودَهُ
تُقْصَانُهَا إِلْدُلُ فِي إِيْمَامِهَا

[٤٠] واستدرکوا أرواح قوم دَعَّها

داعی الفراق إلى محلّ حمامها

[٤١] واستنقذوها من وثاقٍ وثائقٍ أَلَّ..

سُغَرَماء وانْتَهَرُوا غَرِيمَ غَرَامِها

[٤٢] وَخُذُوا بها نهجاً يُزِيلُ شكوکها

في أمرها و الرّيب في أحكامها

[٤٣] ويعين الأولى من الإقدام أو

إحجامها عن نقلها أقدامها

[٤٤] وتعجلوا في العرض قبل عروض ما

يقضي بحُكْم الرّفْع في أقلامها

[٤٥] لاسيما فَضْل الشتاء فَإِنَّه

مِنْ أَجْوَر الغُرَماء في إيلامها

[٤٦] فلئن تَشَفَّقْتُمْ كما هو دأبكم

بسداد حوزتها وشَدّ حزامها

[٤٧] فلذلك المعروف من معروفكم

أن تمنحوا الآمال مِلْأً ركامها

[٤٨] أو لا فما في المبدإ الفَيَاض من

بُخْل بموهبةٍ على مُستامها

[٤٩] إِلَّا لَفَقْد القابلية منه أو

منها فيُحْمَى عن حضيض مُقامها

[٥٠] حاشا التغافل مثلکم، ولئن تكن

فاللّه مالک بدأها وختامها

[۵۱] عَذْرًا أُنِلْنِي ذَا الْجَنَابِ فَتَنَّةَ الْ...

مَصْدُورٍ تَرَبُّو مَا رَبَّتْ أَلَامُهَا

[۵۲] لَاغَزَوْ لَوْ أُطْبِتْتُ ذِيْلَ مَقَاتِلِي

وَأُطَلْتُ فِي إِطْنَابِ عَقْدِ نِظَامِهَا

[۵۳] فإِطَالَةُ الْبُلْغَاءِ مَا إِنْ خَاطَبْتُ

خِلَاءً كَلِيمًا مِنْ كَمَالِ كَلَامِهَا

[۵۴] ووراء ذلك عِذْرَةٌ لِي خَيْرَةٌ

سَبَقَتْ بِذَلِكَ فَعَدُّ عَنْ آثَامِهَا

[۵۵] وَعَلَيْكُمْ مِنِّي سَلَامٌ مُؤَمَّلٍ

فَرَجًا يُجَافِي النَّفْسَ عَنْ أَلَامِهَا

فيا رفیع القدر و منبع الجناب! و یا وسیع الجود و سریع الجواب! اِزْفَعْ صَحَائِفَ
سُؤَالِ قِتْلِكَ الْآبِقِ إِلَى رَفِیقِ عَالَمِ الْإِجَابَةِ، وَأَوْسَعِ طَرَائِفِ نَوَالِ مَنِّكَ الرَّائِقِ عَلَى فَقِيرِ دَائِمِ
الْإِثَابَةِ^۱، و اقْرُنْ بِسِيَاقِ هَذِي أَمَالِهِ عَقْدَ تَلْبِيَةِ إِحْرَامِهِ، وَامْنُنْ بَعْتَاقِ رِقَابِ أَعْمَالِهِ مِنْ عُقْدِ
وِثَاقِ أَجْرَامِهِ، وَحُلَّهُ حَيْثُ حَبَسَتْهُ فِي حِلِّكَ كَانَ أَوْ حَرَمِكَ، وَغَلِّهِ إِذْ نَهَلْتَهُ^۲ كَيْ لَا يَهْلِكَ

۱. در دستنوشست چنین است؛ شاید: دائم الإثابة.

۲. شاید صواب «أنهله» باشد؛ چنان که گویند: «الإكرام بالإتعام»؛ و گفته‌اند:

از ما و خدمت ما چیزی نخیزدای جان!

هم تو بنا نهادی هم تو تمام گردان

سای غزنوی

چو دادی کنون سیر گردان تمام

چو دادیش پُرده که گردد خراب

چو قطره دهی شعله آتش است

امیر خسرو دهلوی

نواله نبایست دادن به کام

نشاید به میخواره دادن شراب

جگر تشنه‌ای را که دریاکش است

فَمَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالْإِتِمَامِ

إِذَا أَبَدَعْتَ بِالْإِحْسَانِ فَاتَمَمِ

امثال و حکم، دهخدا، (ج ۱، ص ۲۳۴)

بِإِنْتِهَالِكِ حُرْمِكَ، وَأَلْبَسُهُ خَلْعًا^۱ خَلَعَ مُحَرَّمَاتِكَ وَمَخِيطَ ثِيَابِ حَلِكِ، وَأَجْلَسَهُ سُرُرَ سِرِّ مَصَافَاتِكَ، شَارِبًا مِنْ مَعِينِ شَرَابٍ وَصَلِكَ؛ فَلَيْسَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَضْرِبَ عَمَّنْ أَبْنَتُكَ شَكْوَاهُ صَفْحًا، وَلَا أَنْ تَطْوِيَّ عَنْ إِجَابَةِ دَعْوَى مِنْ دَعَاكَ كَشْحًا، وَفَضْلُكَ أَوْسَعُ مِنْ أَنْ يَضِيقَ عَنْ سُؤَالِ سَائِلٍ، وَقَدْ زُكَّ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ يَزْدُ بِالْخَيْبَةِ أَمَلٌ أَمِلَ، فَارْحَمْ مَنْ أَتَاكَ فِي رِقِّ ذَنْبِهِ وَرَبِّقْ ذِيُونَهُ مَأْسُورًا، وَأَطْلِعْ صَادِقَ فَجْرِ فَرَجِهِ مُضِيئًا إِضَاءَةَ نَهْرِ سُورَا، وَأَتْبِعْ بَارِقَ ضَوْءِ أَمَلِهِ غَيْثًا مُغِيثًا، وَأَقْلِبْهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا^۲، وَلَا تُؤَاخِذْهُ بِمَا طَعَنِي بِهِ جَارِي مَدَادِ قَلَمِهِ، وَلَا تُنَاقِشْهُ بِمَا بَغَى بِهِ جَائِزٌ يَمُّ هَمِّهِ وَأَلَمِهِ، وَلَا تُحَاسِبْنِي بِمَا يَقْذِفُهُ مِنْ نَفَقَاتِ السَّعَالِ الْمَصْدُورِ، وَلَا تُعَاتِبْنِي بِمَا يُبْرِزُهُ مِنْ هَفَوَاتِ السُّؤَالِ بَلْبَالُ الصَّدُورِ، وَتَلَطَّفْ فِي تَدْبِيرِ أُمُورِهِ بِخَفِيِّ لَطْفِكَ، وَتَعَطَّفْ بِتَعَجُّيلِ سُرُورِهِ بِخَفِيِّ عَطْفِكَ، وَلَا تُخَوِّجْهُ إِلَى ذُلِّ اسْتِعْطَافِ أَحَدٍ غَيْرِكَ، وَلَا تُخْرِجْهُ عَنْ حِلِّ الْأَطَافِ بَرَكَ وَخَيْرِكَ، بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ الرَّحْمَاءِ^۳ بِالْأُمَّةِ، وَلِنَقْطِعَ الْكَلَامَ حَامِدِينَ لِرَبِّ الْحَمْدِ حَقَّ الْحَمْدِ، مُصَلِّينَ عَلَى أَفْضَلِ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ وَأَمَرَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ، وَآلِهِ الْمُشَارِكِينَ لَهُ فِي الْعِزِّ فَانِ وَالتَّعْرِيفِ بِتَأْمِي الرِّسْمِ وَالْحَدِّ، وَالْمَاسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، النَّاسِكِينَ بِشِرْزِ عَتِهِمْ، بِقَدْرِ الطَّاقَةِ وَالْجَهْدِ.

وَكَتَبَ النَّائِرُ النَّاضِطُ الرَّاغِبُ فِي نَيْلِ الْمَرَاحِمِ، وَحَمَلِ الْمَغَارِمِ، وَإِسْقَاطِ الْمِظَالِمِ، وَاجْبَاطِ الْجَرَائِمِ، وَتَكْفِيرِ الْمَآثِمِ، وَتَوْفِيرِ الْغَنَائِمِ، الرَّاهِبُ مِنْ قَائِلٍ: «هُؤَلَاءِ إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي»، الطَّالِبُ إِتْبَاعِ أَوَائِلِ نِعْمَةِ الْتَوَانِي، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَوْسُفَ الْبَحْرَانِي الْأَوَالِي الْمَوَالِي، بِتَارِيخِ أَوَاخِرِ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ آخِرِ الْعَامِ ۱۰۹۶.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمْ كَثِيرًا.

۱. اصل: خُلِعَ.

۲. در برداشش، به این عبارت قرآنی نظر داشته است:
«وَيُنْقِلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (انشقاق: آیه ۹).

۳. اصل: الرَّحْمَاءِ.

